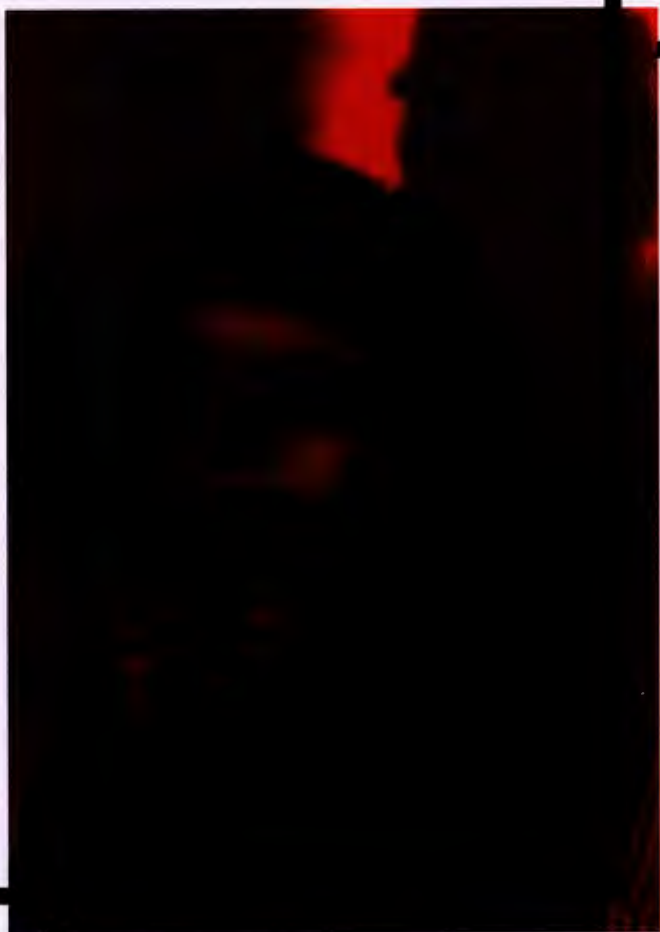


تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران



# سهراب سپهری

گفتگو: فاطمه سادات مدنی، سارا باصبر  
دبیر مجموعه: محمد هاشم اکبریانی

طبیعت را دوست خودش می‌دانست. وقتی به درخت‌های چنار می‌رسید، خدا گواه است یواشکی دستش را گردن درخت می‌انداخت، صورتش را کنار درخت می‌گذاشت، جوری که انگار معشوقش را بغل کرده، شاخه را در دستش لمس می‌کرد. آدم احساس می‌کرد دارد تمام وجودش را می‌دهد به درخت. جور به خصوصی با طبیعت زندگی می‌کرد.

مجموعه «تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران»، در پی آن است که خاستگاه‌های ادبیات معاصر ایران را از مجموعه شرایط زیست و نمو نویسندگان گرفته تا محافل و مجامع و جریان‌های ادبی و اجتماعی مؤثر بر آن بکاود تا برای پژوهشگران بعدی، مستندات قابل قبولی برای ردیابی جریان‌های فرهنگی و دلایل و چگونگی اوج و حضيض آن‌ها بر جای گذارد.



سہراب  
سپہری

مدنی، فاطمه سادات، ۱۳۶۹ -  
سهراب سپهری / گفتگو کنندگان فاطمه سادات مدنی، سار: باصیر  
تهران: نشر ثالث، ۱۴۰۰  
۱۵۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۷۸۱-۳  
سپهری، سهراب، ۱۳۰۷ - ۱۳۵۹ -- خاطرات  
شاعران ایرانی -- قرن ۱۴ -- سرگذشتنامه  
نقاشان ایرانی -- قرن ۱۴ -- سرگذشتنامه  
شناسه افزوده: باصیر، سارا، ۱۳۶۹ -  
رده بندی کنگره: PIRA۰۹۲

رده بندی دیویی: ۸ فا ۱ / ۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۶۹۸۹۵



Paper from well-managed forests  
and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل ها و منابع  
کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.

تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران



# سهراب سپهری

گفتگو: فاطمه سادات مدنی، سارا باصبر  
دبیر مجموعه: محمد هاشم اکبریانی



## سهراب سپهری

گفتگو کنندگان: فاطمه سادات مدنی، سارا باصبر  
دبیر مجموعه: محمد هاشم اکبریانی  
صفحه آرا: فریدون سامانی پور  
طراح جلد: حمید باهو  
مجموعه تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران  
چاپ اول: ۱۴۰۱ / ۳۳۰ نسخه  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر ثالث  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۷۸۱-۳  
همه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

قیمت: ۷۲۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / شماره ۱۵۰ / طبقه چهارم  
فروشگاه شماره یک: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / شماره ۱۴۸  
فروشگاه شماره دو: اتوبان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳  
فروشگاه شماره سه: پاسداران / میدان هروی / مجتمع هدیش مال / طبقه ششم  
تلفن گویا: ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۰۲۴۳۷ - ۸۸۳۲۵۳۷۶-۷

salesspublication.com @salesspublication

## فهرست

|     |                                                 |
|-----|-------------------------------------------------|
| ۷   | سخنی از دبیر مجموعه                             |
| ۱۳  | گفتگو با پریدخت سپهری، خواهر سهراب              |
| ۱۹  | سؤالاتی درباره کتاب مرغ مهاجر                   |
| ۲۳  | گفتگو با پروانه سپهری، خواهر سهراب              |
| ۲۹  | گفتگو با همایون دخت سپهری، خواهر سهراب          |
| ۳۷  | گفتگو با مهدی قراچه داغی، خواهرزاده سهراب سپهری |
| ۵۹  | متن مهدی قراچه داغی که برای کتاب آماده کردند    |
| ۶۳  | گفتگو با جلال فاطمی، خواهرزاده سهراب سپهری      |
| ۷۵  | گفتگو با جعفر فاطمی، خواهرزاده سهراب سپهری      |
| ۸۹  | گفتگو با لیلی گلستان                            |
| ۹۷  | گفتگو با آیدین آغداشلو                          |
| ۱۰۱ | گفتگو با صائم کاشانی، از دوستان سهراب سپهری     |
| ۱۰۷ | گفتگو با دکتر نعمت‌الله مدیحی، از دوستان سهراب  |
| ۱۱۵ | گفتگو با گلی امامی                              |
| ۱۲۱ | گفتگو با محمد چوپانی، از دوستان سهراب سپهری     |



## سخنی از دبیر مجموعه

روزهایی که صفحه ادبیات - ویژه شعر - روزنامه همشهری در اختیارم بود، بخشی از صفحه به بحث در مورد شعر و موضوعات مربوط به آن اختصاص داشت. در این صفحه که هفته‌ای یک بار و در ۱۳۷۹ منتشر می‌شد، بحران داستان و بیش‌تر شعر به عنوان موضوع روز به بحث گذاشته شد. گفتگو با صاحب‌نظران و نیز مطالعه مطالبی که این‌جا و آن‌جا چاپ می‌شد، نشان می‌داد که در این زمینه، تحقیقات معتبر و منسجمی انجام نشده است. اما پیش از آن به نظر می‌رسید اطلاعاتی که بتواند دستمایه این تحلیل‌ها باشد وجود ندارد. آنچه اهمیت داشت تحلیل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاسی و... از ادبیات بود که لازمه آن تحقیق در زندگی پدیدآورندگان و همچنین شرایط حاکم بر دوره حیات آن‌ها، فضای سیاسی جامعه، روابط خانوادگی، ارزش‌های موجود در میان اهل ادب، محافل ادبی، نظریه‌های ادبی مطرح در روزگار خلق آثار و... است. نبود یا کمبود این اطلاعات باعث می‌شد امکان بررسی کم‌ویش جامع ادبیات از هر اهل پژوهشی سلب شود.

با چنین نگاهی بود که طرحی به نام تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران شکل گرفت. بر اساس این طرح، شاعران، داستان‌نویسان، منتقدان و مترجمان تأثیرگذار محور کار شدند. با آن‌ها که در قید حیات بودند گفتگو می‌شد و درباره آن‌ها که ادبیات کشورمان مدیون آن‌هاست و روی در نقاب خاک کشیده‌اند، با دوستان، خانواده، همکاران و... گفتگو می‌شد تا تصویری کامل از زندگی ایشان و فضایی که در آن پرورده شده‌اند به دست آید.

کار در ۱۳۷۹ آغاز شد و در ابتدا فقط راقم این سطور به گفتگو با بزرگان ادب پرداخت. اما حجم کار و مشکلات پیش‌رو آن‌قدر بزرگ بود که طرح را به تعطیلی کشاند. پس از مدتی

دوست عزیزم آقای محمدعلی علومی با تشویق و یادآوریِ ضرورتِ اجرای چنین طرحی باعث شد کار دوباره آغاز شود. تشویق‌ها و حمایت‌های این دوست عزیز تا آن‌جا پیش رفت که چند تن از دوستداران ادبیات را که خود در این حوزه صاحب اندیشه و فکر بودند، معرفی کرد تا دست مرا در اجرای طرح بگیرند. به این ترتیب گروهی تشکیل شد و تقسیم وظایفی به عمل آمد. هر یک از اعضای گروه یک یا چند تن از بزرگان ادبیات را انتخاب کرده و گفتگوها انجام شد. پایان کار نیز کتابی درباره هر یک از شاعران، داستان‌نویسان، منتقدان و مترجمان برجسته تهیه و تدوین شد. به عبارت دیگر، هر کتاب صرفاً به یک تن از این بزرگان اختصاص داشت حاصل آن مجموعه کتاب‌هایی می‌شد شامل زندگی حرفه‌ای، اجتماعی، سیاسی و فردی بزرگانی که یا هنوز در کنار ما هستند یا از میان ما رفته‌اند.

برای پیشبرد کار، جلسات اعضا، هر هفته برگزار می‌شد. در این جلسات، ضمن ارائه گزارش از پیشرفت کار، مشکلات و مسائلی که برای هر یک از دوستان گروه پیش می‌آمد، طرح می‌گردید و درباره آن مشورت می‌شد. با همه این احوال، کار با کندی پیش می‌رفت. همه شخصیت‌هایی که مورد گفتگو قرار می‌گرفتند، طرح را حایز اهمیت می‌دانستند اما مشغله فراوان و کم‌حوصلگی (خصوصاً درباره بزرگوارانی که کهولت سن داشتند) باعث می‌شد روند امور از آنچه گمان می‌رفت، آهسته‌تر باشد. گفتگوهای مداوم که گاه به بیست و پنج جلسه دو سه ساعته نیز می‌انجامید، سبب می‌شد برخی عزیزان خسته شوند و ادامه کار را به بعد موکول کنند، در برخی موارد شروع یک گفتگو تا پایان آن، زمانی هفده یا هجده ماهه می‌طلبید و تعدادی نیز پس از چهار پنج سال هنوز ادامه دارد. مسافرت، بیماری و... نیز مزید بر علت و مانع انجام کار با سرعت مورد نظر می‌شد.

کار چند مرحله داشت، ابتدا گفتگو انجام و پیاده می‌شد، متن توسط دبیر مجموعه مطالعه و در صورت وجود کم و کاست، سؤالاتی تنظیم می‌شد تا در جلسه بعدی گفتگو یا در پایان گفتگوها مطرح شود. یکدست کردن گفتگوها و خارج نشدن از چارچوب‌های تعیین‌شده از مواردی بود که ناظر باید آن‌ها را مورد توجه قرار می‌داد.

هر چه بود، گذشت، تا پس از نزدیک به سه سال، اولین کتاب‌ها آماده شد. امید که توانسته باشیم برای آن‌ها که هم‌اینک و سال‌ها بعد قصد تحلیل ادبیات از جوانب گوناگون دارند، این کتاب‌ها مرجع و منبع مناسبی باشد.

و اما درباره کتابی که پیش رو دارید؛ کتاب «سهراب سپهری». انتشار این کتاب

سال‌ها طول کشید و باید گفت همه گفتگوها بجز جلال فاطمی، خواهرزاده سهراب، که در تیر ۱۴۰۰ به دیدارشان رفتیم؛ در همان سال‌های ابتدایی دهه هشتاد شمسی انجام شد. متأسفانه در این سال‌ها و پس از انجام گفتگو برخی گرامیان چون پریدخت سپهری، خواهر سهراب، روی در نقاب خاک کشیدند که جا دارد یادشان را گرامی بداریم.

نکته پایانی آن‌که پنج جلد نخست این مجموعه شامل صادق هدایت، صمد بهرنگی، هوشنگ گلشیری، م. آزاد و علی باباچاهی توسط نشر روزنگار چاپ شد. پس از آن‌که این نشر فعالیت خود را متوقف کرد، انتشار بقیه کتاب‌ها در نشر ثالث انجام گرفت که البته دو جلد از پنج جلد منتشر شده در نشر روزنگار، صمد بهرنگی و هوشنگ گلشیری، با تغییرات و اضافاتی در نشر ثالث منتشر شده است و امیدوارم سه عنوان بعدی، صادق هدایت، م. آزاد و علی باباچاهی در این نشر به چاپ برسند.

در پایان جا دارد از آقای محمدعلی جعفریه مدیر نشر ثالث و خانم نرگس مساوات دبیر تحریریه این نشر تشکر کنم که زمینه انتشار این کتاب را فراهم آوردند.

محمدهاشم اکبریانی

دبیر مجموعه

زمستان ۱۴۰۰



روزی که در اواسط دهه هشتاد شمسی قرار شد کتاب «سهراب سپهری» از مجموعه تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران به ما سپرده شود، بسیار خوشحال شدیم. در واقع تدوین زندگی سهراب از زبان دیگران، برای خود ما هم تازگی و جذابیت داشت. در عین حال، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم شناخت این شاعر پرآوازه کشورمان چقدر می‌تواند گسترده باشد.

برای یافتن خانواده و دوستان سهراب، نیاز به مقدماتی بود که خود آن زمان زیادی برد. سعی کردیم تا آن‌جا که ممکن است، هر کس را که نشانی هرچند مختصر از سهراب دارد، شناسایی کنیم تا تصویری کامل از او به خواننده ارائه بدهیم. در این راه، آنچه برای ما اهمیت داشت، شناخت زوایای گوناگون زندگی شخصی و حرفه‌ای سهراب بود که ایجاب می‌کرد با دوستان، خانواده و نزدیکان او گفتگو کنیم. در تهران سراغ کسانی را که با سهراب بودند گرفتیم و علاوه بر آن، دو بار نیز به کاشان رفتیم تا هر آنچه برای تدوین این کتاب لازم است، از افراد نزدیک به او، به دست آوریم. نکته جالب که در این مسیر به آن رسیدیم، تفاوت رفتارهای سهراب با کسانی بود که با او در ارتباط بودند. مثلاً دوستان کاشانی او شخصیتی از او پیش رو می‌گذاشتند که از جهاتی با آنچه شاعران و هنرمندان از او می‌گفتند متفاوت بود. این نشان می‌داد که سهراب همان‌قدر که می‌توانست در دانشگاه، به عنوان استاد تدریس کند، می‌توانست در دشت‌ها و کوه‌ها و خیابان‌ها و خانه‌های دوستانش در کاشان، هم‌زبان و همراهشان باشد. در کاشان و از زبان دوستان سهراب، جنبه‌هایی از زندگی او نمایان می‌شود که در تهران و در میان دوستان هنری

و ادبی‌اش نشانی از آن‌ها نیست. صمیمیت او با دوستان کاشانی‌اش از نوع دیگری بود.

اما آنچه از گفته‌های منتشرشده در این کتاب بر می‌آید، تنهایی سهراب در دنیایی بود که چندان میانه خوبی با آن نداشت. صد حیف که کتاب حاضر در زمان حیات برخی عزیزانی که با آن‌ها گفتگو کردیم و حالا در میان ما نیستند، منتشر نشد. یادشان گرامی. در طول کار، زمان‌هایی پیش می‌آمد که عمیقاً آرزو می‌کردیم که سهراب زنده بود تا می‌توانستیم او را از زبان خودش بشناسیم گرچه گفته‌های دوستان و خانواده و نزدیکانش حکایت از آن داشت که اهل ضبط حرف‌هایش برای خبرنگاران نبود. البته می‌پذیریم که شناخت کامل سهراب با این کتاب و این گفتگوها نمی‌تواند ممکن باشد اما این را هم حتم داریم که گفته‌های خواهران، خواهرزاده‌ها، دوستان و آشنایان او گام مهمی است در شناخت او. هرچند در مورد افکار و احوال سهراب باید بسیار دقیق‌تر و گسترده‌تر کار شود و در تمام این پژوهش‌ها و جستجوها نباید افراط و تفریط کنیم. شاید این شعر او فقط برای سنگ مزارش نباشد و هر محقق باید آن را در نظر داشته باشد که:

به سراغ من اگر می‌آیید  
نرم و آهسته بیایید  
مبادا که ترک بردارد  
چینی نازک تنهایی من

## گفتگو با پریدخت سپهری، خواهر سهراب

این گفتگو به صورت مکاتبه‌ای انجام شده است.

خانواده شما شامل چه کسانی می‌شدند؟ لطفاً درباره هر یک به طور خلاصه توضیح دهید.

خانواده ما شامل مادر، پدر و پنج فرزند می‌شد.

فرزند اول، منوچهر، شغل اداری داشت. علاقه‌مند به کتاب و مطالعه بود. کتابخانه او در اواخر عمر شامل نه هزار جلد بود.

فرزند دوم، همایون‌دخت، پنج فرزند دارد. آقای مهدی قراچه‌داغی مترجم، فرزند بزرگ اوست.

فرزند سوم سهراب.

فرزند چهارم، من، پری‌دخت، کتاب‌های هنوز در سفرم و جای پای دوست را گردآوری کرده‌ام و دو کتاب سهراب، مرغ مهاجر و هر کجا هستم باشم را به رشته تحریر درآورده‌ام.

فرزند پنجم، پروانه، که موزیسین است. تحصیلاتش در رشته موسیقی در آکادمی (وین) به اتمام رسیده است.

رابطه پدر و مادر شما چگونه بود؟

رابطه پدر و مادر رابطه‌ای معمولی بوده است. ازدواج پدر و مادرمان، ازدواجی معمول و متعارف نبود. عموی مادرم مورخ السلطنه سپهر به فرمانداری کاشان منصوب می‌شود. پدر بزرگ اجتماعی و معاشرتی من با او دوستی و رفت‌وآمد می‌کند و چندی بعد تمایل خود را به وصلت با آن خانواده ابراز می‌دارد. مورخ السلطنه برادرزاده‌اش را برای ازدواج در نظر می‌گیرد. اما این دختر (خاله من) که سری در کتاب داشته و معلم خط و زبان انگلیسی در منزل او را تعلیم می‌داده و تازه دبیرستان را شروع کرده بوده است از تنها مسافرت کردن به کاشان سر باز می‌زند و به این ازدواج تن در نمی‌دهد و مخالفت می‌کند. برای حل مشکل فکر بکری به ذهن پدر بزرگ می‌رسد و آن این‌که برای پسر بعدی، یعنی پدرم، خواهر دختر را که مادرم باشد خواستگاری کند. پیشنهاد وی از سوی خانواده عروس پذیرفته می‌شود. پدرم آن هنگام شانزده سال داشته است. پدر بزرگ می‌اندیشد که اگر خود از پدر درباره ازدواج بپرسد شرم مانع پاسخ دادن خواهد شد. با این حساب نامه‌ای به آشیخ محمد روحانی که غالباً برای استخاره به نزدش می‌رفت می‌نویسد و در آن از او می‌خواهد که از حامل نامه بپرسد آیا می‌خواهد ازدواج کند. نامه را برای شیخ می‌برد و به این طریق پاسخ مثبت او به اطلاع پدر بزرگ می‌رسد. در نتیجه دو خواهر به عقد دو برادر درآمدند.<sup>۱</sup>

آیا خانواده شما اهل رفت‌وآمد با همسایه‌ها و فامیل بودند؟

به علت کسالت پدر رفت‌وآمد ما محدود بود. ما همسایه نداشتیم، چرا که خانه ما از دو سمت محدود به کوچه و از سمت دیگر متصل به خیابان بود. از سمت غرب هم به باغ بزرگی متصل بودیم که ساکنان آن را نمی‌دیدیم.

توصیف‌های شما از باغ و زمین‌های خانواده نشان‌دهنده رفاه نسبی خانواده‌تان است.

هیچ‌وقت با مشکل مالی مواجه شده بودید؟

رفاه نسبی داشتیم. مادر به علت خانه‌نشینی پدر، در اداره پست و تلگراف استخدام شده بود.

خانواده یا اقوام فعالیت‌های خاصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... داشتند؟

پدربزرگ پدری از خوانین کاشان و رئیس تلگرافخانه کاشان بود. عموی مادرم، مورخ السلطنه، فرماندار کاشان بود. عموی دیگر مادرم، لسان سپهر، نیز چند سال بعد فرماندار کاشان شد. مادر، فرزند ملک‌المورخین تاریخ‌نویس و از نوادگان محمدتقی‌خان ملقب به لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ بود. برادر مادر (دایی سهراب) ابراهیم خلیل سپهری رئیس اداره رادیو و بنیانگذار رادیو در ایران بود.

در میان اعضای خانواده، سهراب با کدام‌یک رابطه نزدیک‌تری داشت؟  
سهراب با پسرعموهایش که ضمناً پسرخاله هم بودند، اسفندیار و تیمور، رابطه نزدیک داشت. به خصوص با تیمور که همسن او بود.

آیا سهراب از رؤیاها و آرزوهایش با شما صحبت می‌کرد؟  
او هیچ‌وقت از آرزوهایش با من صحبت نکرد.

در کودکی و دبستان بجز بازی‌های کودکانه بیش‌تر به چه کاری می‌پرداخت؟ نقاشی هم جزء کارهایش بود؟ آیا حاصل کار را به شما یا دیگران هم نشان می‌داد؟  
بیش‌تر به نقاشی می‌پرداخت؛ روی کاغذ با مداد، روی دیوار و زمین با زغال. پدرم در نقاشی استعداد بسزایی داشت و خط را خوش می‌نوشت. او سهراب را راهنمایی می‌کرد. سهراب نقاشی‌اش را با پونز به دیوار می‌چسباند.

در ۱۳۲۰ همزمان با روی کار آمدن محمدرضا پهلوی و ورود قوای بیگانه به کشور، آیا کاشان هم با مشکلی مواجه شد؟ این شرایط بر خانواده شما چه تأثیری گذاشت؟  
آیا خاطره‌ای از آن ایام دارید؟

ورود متفقین به تهران بود. در کاشان اتفاق تازه‌ای حس نمی‌شد. ما بچه‌ها اعلامیه‌هایی را که هواپیماها پخش می‌کردند با اشتیاق جمع می‌کردیم.

در دوره‌ای که سهراب برای تحصیل در دانشسرای مقدماتی به تهران آمد (۱۳۲۷) و شما در کاشان بودید، ارتباط سهراب با شما و سایر اعضای خانواده چگونه

بود؟ هر چند وقت یک بار به کاشان می آمد؟ شما بیش تر به تهران می آمدید یا او به کاشان می آمد؟

سهراب دانشسرای مقدماتی تهران را که شبانه روزی بود و خوابگاه داشت برای ادامه تحصیل انتخاب کرد. ارتباط با سهراب به وسیله نامه نگاری بود. او تابستان بعد از اتمام درس به کاشان می آمد.

پس از اقامت شما در تهران، ارتباط و رفت و آمد شما با سهراب چگونه بود؟ هر چند وقت یک بار دیدار داشتید؟ در این دیدارها بیش تر درباره چه مطلبی صحبت می کردید؟ من بعد از ازدواج به تهران آمدم. خانواده در کاشان بودند. سهراب شاید ماهی یک بار به دیدار من می آمد. گاه مرا با خود به انجمن شعرا که در منزل مورخ الدوله سپهر، که وزیر پیشه و هنرمند و پسر عموی مادرم بود، می برد. شروع شعر نو بود و خواندن شعر نو با مخالفت و گاه استهزای غالب حاضران مواجه می شد. صحبت من با سهراب بیش تر درباره شعر نو و ادبیات روز بود.

سوغات سهراب از سفرها برای خانواده و دوستان چه بود؟  
سوغات سهراب از نقاشی هایش بود.

واکنش سهراب نسبت به فوت پدر چه بود و چه تأثیری بر وی گذاشت؟  
موقع فوت پدر، سهراب در حضور ما عکس العملی نشان نمی داد ولی با تیمور که تنها می شد، به گفته تیمور، زیاد و گاه با صدای بلند می گریست.

سهراب بیش تر در حال، گذشته یا آینده زندگی می کرد؟  
او در زمان حال زندگی می کرد (زندگی آبتنی کردن در حوضچه اکنون است).

سهراب بیش تر خود را شاعر می دانست یا نقاش؟ خودش کدام یک از آثارش را دوست داشت؟ (شعر یا نقاشی)  
سهراب اول نقاش بود و بعد شاعر — او درباره آثارش چه نقاشی و چه شعر — اظهار نظر نمی کرد.

وقتی از سفر برمی گشت و به خانه شما می آمد از جاهایی که دیده بود یا از تأثیرات سفر صحبت می کرد؟ کدام سفرش را بیش تر دوست داشت؟ چرا؟

سفرهای سهراب بیش تر برای دیدن موزه ها، آثار نقاشی در گالری ها یا برپایی نمایشگاه آثارش بود.

آیا سهراب به سینما یا تئاتر می رفت؟ به چه فیلم هایی علاقه داشت؟ اگر نمی رفت علت سینما نرفتنش چه بود؟

اوایل اگر فیلمی از آثار بزرگان مثل بینوایان بود به سینما می رفت، بعدها به خاطر فویایی که به محیط بسته داشت دیگر به سینما نمی رفت.

نزدیک ترین دوستان سهراب؟

ابوالقاسم سعیدی، کریم امامی، دکتر شایگان، هما ناطق، تینا تهرانی، دکتر ناصر پاکدامن، ابراهیم گلستان، خانم سیحون.



## سؤالاتی درباره کتاب مرغ مهاجر

نوشته خانم پریدخت سپهری

### عروسک

در کتابتان ذکر کرده اید که سهراب به عروسک بازی علاقه داشت. چرا به طرف تنگ بازی نرفت؟ اصلاً چرا به عروسک علاقه داشت؟ بقیه اسباب بازی هایش چه بودند؟ اسباب بازی پسرانه هم داشت؟

مادرم در دوختن و ساختن عروسک مهارت داشت. عروسک سهراب مرد بود. بازی با عروسک در پنج شش سالگی او بود. بعدها به شکار پرندگان می رفت. کبوتر و قمری شکار می کرد. عموها دست به تیر او را تشویق می کردند.

### ترس

باتوجه به شعر سهراب و توضیحات شما در صفحه ۲۱ سهراب، مرغ مهاجر، می توان گفت علت اصلی ترس سهراب همان لولویی بوده که مادر برایش می گفته؟<sup>۱</sup> یا عوامل دیگر؟

۱. تو را در همه شب های تنهایی

توی همه شیشه ها دیده ام

مادر مرا می ترساند: لولو پشت شیشه هاست!

و من توی شیشه ها تو را می دیدم.

لولوی سرگردان!

هشت کتاب، لولوی شیشه ها

مادر هرگز قصه لولو برای بچه‌ها تعریف نمی‌کرد. قصه مادر نخودی، ننه ماهی، شتر گردن دراز و از این قبیل قصه‌ها بود. علت ترس او را نمی‌دانم.

## ورزش

نگاه سهراب به ورزش در جوانی چگونه بود؟

سهراب به ورزش علاقه بسیار زیادی داشت. در مدرسه هم نمره بالا می‌گرفت. بعدها هم تمام مسابقات فوتبال را که در امجدیه برگزار می‌شد به اتفاق خواهرزاده‌اش، مهدی<sup>۱</sup>، که او هم ورزشکار بود تماشا می‌کرد و «روی سر همه گل می‌پاشید».

«پدر در تربیت بچه‌ها شخصی مستبد و با انضباط بود (قوس قزح کودکی من در بی‌رحمی فضای خانه ما آب می‌شد).» سهراب این نوع تربیت را دوست داشت؟ مثلاً گفته بود من اگر در آینده پدر شدم این‌طور رفتار می‌کنم یا آن کار را نمی‌کنم؟ فکر می‌کنید این نوع تربیت پدرتان تأثیری روی سهراب گذاشته باشد؟

پدر به سهراب علاقه بسیار زیادی داشت. شاید آرزوهایش را که به علت بیماری‌اش سرکوب شده بودند در آینده سهراب جستجو می‌کرد. سهراب هم پدر را خیلی دوست داشت. و رفتار پدرها نسبت به بچه‌ها تقریباً آن‌گونه معمول بود.

## خرید سهراب و کمک به کارهای خانه

با توجه به یادداشتان در صفحات ۴۳ و ۴۴ کتاب، چطور سهراب با وجود علاقه زیاد به مادرش، از حرف‌های او اطاعت نمی‌کرد؟ دستورات مادر ابتدا با مخالفت سهراب روبرو می‌شد، ولی بالاخره کار را به انجام می‌رساند.

گفته‌اید «مادر شاید اولین و تنها زن شاغل آن دوران در ادارات دولتی شهرستان

۱. منظور مهدی قراچه‌داغی است.

محسوب می‌شد. « شاغل بودن مادران در آن زمان از نظر سهراب چگونه بود؟ و از این وضع راضی بود؟

شاغل بودن مادر برای سهراب و بچه‌های دیگر ناخوشایند نبود. شاید هم امتیازی محسوب می‌شد. ما همیشه در منزل مستخدم داشتیم.

به فروش رفتن منزل اجدادی و نقل مکان به یک خانه کوچک‌تر در چهارده سالگی سهراب چه تأثیری در روحیه او گذاشت؟

مسلماً سهراب به خانه قبلی تعلق خاطر داشت، ولی توانسته بود خود را با محیط جدید تطبیق دهد. در این خانه هم به پشت‌بام می‌رفت و بادبادک به هوا می‌فرستاد.

در صفحه ۱۱۳ کتاب درباره دختری صحبت شده که هر روز با یک دسته‌گل به بیمارستان می‌آمده. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید.

من در این مورد اطلاعی ندارم، ولی چون سهراب حوصله دیدار کسی را نداشت خواهرم پروانه مانع دیدارها می‌شد و او تا آخر نتوانست سهراب را ببیند.

## سرگرمی

سهراب در بازی‌های دسته‌جمعی هم شرکت می‌کرد یا فقط بازی کردن را ترجیح می‌داد؟ در دوران کودکی همبازی یا دوست خاصی داشت؟

در کودکی، ما با اعموهایمان در یک خانه زندگی می‌کردیم. خانواده ما شامل پنج فرزند می‌شد. یک عمویم هم پنج فرزند داشت و عموی کوچکم در ابتدا دو فرزند داشت. مسلماً بازی‌های ما دسته‌جمعی بود. سهراب با پسرها و من با دخترها همبازی بودم.

## کتاب

آیا در خانه شما کتابخانه وجود داشت؟ بیش‌تر چه کتاب‌هایی در آن بود؟ پدر و مادر هم اهل مطالعه بودند؟

کتاب آن موقع خیلی گران بود. کتاب‌هایی که ما می‌خواندیم خارجی بودند و هر کدام

چندجلدی و قطور. مثل بینوایان، کنت مونت کریستو، سه تفنگدار، آشیانه عقاب، یهودی سرگردان، بوسه عذرا... و کتاب‌های ادبی از امیل زولا و لامارتین که مورد علاقه سهراب بودند.

### ظاهر سهراب

با توجه به توصیفات خانواده و دوستان، گویا سهراب همیشه بسیار لاغر اندام و تکیده بوده. این ظاهر، ثمره بیماری‌های دوران کودکی بود یا به خاطر لاغری و ضعیف بودن بسیار، بیمار می‌شد؟

سهراب مثل پدر لاغر اندام بود، اما بسیار فعال، شیطان و زرنگ. به هیچ بیماری جدی هم مبتلا نشده بود.

### روزهای آخر حیات سهراب

با توجه به یادداشتان در صفحه ۱۱۳، سهراب از کار ناتمامی سخن گفته است. از کتابش که دوست داشته به پایان برسد. آن کتاب کدام است؟ بجز این کار، کار دیگری هم بود که تا زنده است بخواهد به انجام رساند؟

کار ناتمام سهراب کتابی بود که در دست تألیف داشت با فصول مختلف؛ فقط سه فصل آن را نشر سروش با نام اتاق آبی چاپ کرد. که شامل اتاق آبی، معلم نقاشی ما و گفتگو با استاد است.